

نگر تا که آن "پیر دانا" چه گفت!

این روزها و در پی فروکش کردن موقتی اعتراضات انقلابی توده های ستمدیده در ۱۴۰۱ شاهد هستیم که سازمانها، و احزاب و گروههای سیاسی و فعالین سیاسی مختلف بنا به تحلیلهای و بضاعت فکری و توانایی های خود به بررسی این موضوع میپردازند و سعی میکنند دلائل آن را از موضع خود تشریح نمایند.

این بررسی ها و اظهار نظر ها خارج از محتوایشان من را بیاد خاطره ای انداخته که به سالهای اولیه بعد از انقلاب بر میگردد.

در مناطق جنوبی کشور سنتی دیرینه وجود دارد که آن هم به سالهای تنگدستی مردم بر میگردد و همچنان از طرف مردم حفظ شده است. مردم جنوب فصل برداشت محصول خرما که فرا میرسد سعی میکنند این محصول را در خود نخلستان ها تهیه و برای مصرف زمستان انبار کنند. خرما محصول درختی و ارزشمند سواحل گرم و داغ جنوب میباشد که بعد از ذخائر زیرزمینی فراوان و گرانبه که همیشه فقط درد و رنج استخراج آن سهم مردم بوده است تنها محصول باغی میباشد که باغبان برای به ثمر رسیدن آن باید شش ماه منتظر بماند.

این سنت در خانواده ما هم مانند دیگر خانوارهای جنوب پا برجاست و بر این اساس ما که همه ساله برای تهیه خرما به محل نخلستان و روستاهای حاشیه آن مراجعه میکردیم؛ بدلیل این رفت و آمدها با مردم محل آشنا شده بودیم.

در استان بوشهر از شهرستان سعد آباد واقع در منطقه دشتستان که خارج میشویم از دور دست روستای کوچکی که بر تپه های بلندی قرار گرفته است بچشم میخورد که نام تاریخی این نقطه قلعه توج یا توز میباشد. گرچه دیگر چند خانوار بیشتر در آن سکونت ندارند.

این قلعه و شهر در زمانهای پیشین و در عصر ساسانی از آبادترین و پرجمعیت ترین شهرها بوده است و بنا به گواهی کتب تاریخی انسانهای فرهیخته و دانشمند بزرگی را در خود پرورش داده است.

در سال ۶۶ که تازه از زندان جمهوری اسلامی آزاد شده بودم به همراه خانواده برای دیدار از دوستان و تهیه خرما عازم این منطقه شدیم. گفتم بدلیل رفت و آمد مرتب برای مردم این روستای کوچک شناخته شده بودیم به محض رسیدن به روستا، اهالی برای دیدن مان آمدند در بین آنها زنی بزرگ سال که در دهه هفتم عمر خودش قرار داشت به دیدنمان آمد همراه با نوه هایش که او را ننه صدا میزدند، من هم از این بعد از این زن بزرگ با نام ننه یاد خواهم کرد. ابتدا ننه به من جمله ای گفت که برای اولین بار بود که میشنیدم و نمیدانستم در جوابش چه پاسخ دهم. حتی مادرم هم برای اولین بار بود این جمله را میشنید. ننه بمن گفت جزای بی گناهی دادی بسلامت باشی، جواب این را باید گفت جزای ظالم با خدا. ننه با این گفته اش خودش را به من شناساند و فهمیدم باید زنی آگاه باشد. در ادامه ننه از من پرسید به جرم هواداری از کدام سازمان سیاسی دستگیر شدی، پاسخ دادم سازمان چریکهای فدائی خلق. وقتی پاسخم را شنید برقی در چشمانش درخشید و آنجا بود که دانستم ننه باید از نزدیک با جریان انقلابی و چپ مرتبط بوده و یا آشنایی نزدیک داشته باشد. لازم است این نکته را هم یادآوری کنم که در خطه جنوب از قدیم الایام شاهنامه خوانی، خیام خوانی و حافظ خوانی در خانوادهها بصورت دوره ای وجود داشته و در این دوره می ها مردم اطلاعات و اخبار و مسائل را با هم در میان می گذاشته و همدیگر را مطلع می کرده اند. مخصوصا در همین منطقه که مردمانش از آگاهی و دانش و شناخت بالایی برخوردار میباشند.

ننه که مانند دیگر زنان زحمتکش روستایی در تامین مایحتاج خانواده نقش بزرگی را عهده دار بود و تا آن سن همچنان در برداشت و پاک کردن خرما، در باغداری، سبزی کاری، نگهداری از گاو و گوسفند و تهیه لبنیات و ارسال به شهرستانهای اطراف، بی وقفه کار می کرد و حتی شبانه بجای دمی استراحت به خاطر زحمات روزانه، همچنان با استفاده از برگ درخت خرما به تهیه کاردستی های زیبای زنانه و همچنین زیراندازهایی که مخصوص استفاده در مناطق گرمسیر میباشند، می پرداخت ننه تنها مادر و همسر بلکه یک کارگر زحمتکش و تمام وقت بود. ننه همچنین یک کمک معیشت برای فرزندان بود و بنا به اظهارات خودش همیشه اعضای خانواده بکمکش نیاز داشته و خود هیچ زمانی در طول زندگی پر درد و زحمت و رنج، دست نیاز به هیچکدام از اطرافیانش دراز نکرده بود.

با ننه بسیار گپ زدیم. اما در این نوشته می خواهم بخشی از صحبت های او را اینجا نقل کنم که

بی ارتباط با این روزها و حال و هوای اتفاقات امروز در مبارزات مردم ما نیست. در آن دیدار ننه سراغ یک دختر مبارز از آذربایجان را از من گرفت که در زمان رژیم گذشته این دختر دلیر و مبارز بدنبال مبارزاتش به زندان میافتد و قهرمانانه شکنجه های دژخیمان شاه را تحمل کرده و بعد هم موفق به فرار از زندان میشود. عین اظهارات او را در اینجا نقل میکنم . ننه رو کرد بمن و گفت دخترم شما سرگذشت آن دختر مبارز (۱) را خوانده ای؟ آیا آن دختر مبارز از آذربایجان همچنان به مبارزه اش ادامه میدهد؟ وقتی پاسخ پرسش هایش را دادم ننه گفت دخترم باید شما هم مانند آن دختران و آن نسل و شیوه های مبارزات آنها با این رژیم مبارزه کنید تا بتوانید در مبارزه به نتیجه برسید . سپس اضافه کرد که دخترم با هر کس باید به زبان خودش حرف زد. این درس بزرگ را از قول من به همه رقابت بگو و میدانم فردا که من در بین شما نیستم حتما به درستی صحبت های من پی خواهید برد. شما که این دختر قهرمان آذربایجانی و امثال او را در سالهای مبارزه با رژیم گذشته در اختیار دارید چرا بدور خود میگردید. از من به شما نصیحت با هر کس باید به زبان خودش حرف زد. با گرامیداشت یاد و خاطره ننه زحمتکش و دانا که بیش از دو دهه است دیگر در بین ما نیست. صحبت های ننه و اطلاعاتش از سازمان چریکهای فدائی خلق بروشنی نشان می داد که چگونه مبارزات این سازمان و فداکاری های اعضایش و همچنین کتاب "حماسه مقاومت" در دور افتاده ترین روستا های کشور هم راه یافته و در دل ستمدیدگان جا باز کرده است.

ملک الشعراى بهار شعری دارد تحت نام برو کار میکن مگو چیست کار، که این شعر با این بیت شروع میشود " نگر تا که دهقان دانا چه گفت " من این بیت را این گونه تغییر دادم و جای دهقان را با "پیر دانا" عوض کردم. آن پیر دانا در تجربه زندگی خود از بسیاری از "روشنفکران" کنونی که همچنان در حیرت ناشی از چرایی فروکش کردن جنبش انقلابی کنونی به سر می برند بهتر می فهمید که چگونه باید با دیکتاتوری جمهوری اسلامی مبارزه کرد.

پایان سخن آنکه، آنچه که حرفهای آن پیر دانا این روزها برای من تجسم می کند این است که بدون داشتن تحلیل صحیح از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی و وابستگی و دیکتاتوری ذاتی آن و شناخت راه اصلی مبارزه با آن، هیچ تحلیلی قادر به انعکاس درست دلایل فروکش کردن جنبش انقلابی جاری و یافتن راه های پیشروی آن به سوی یک انقلاب پیروزمند نخواهد بود.

زیر نویس (۱) منظور پیرزن آگاه از آن "دختر مبارز"، اشرف دهقانی بود.

فیروزه

فروردین ۱۴۰۲